

نوشته زیر ترجمه مقاله ای از «نوآم چامسکی» است که در روزنامه " مبارزه طبقاتی " چاپ نروژ منتشر شد. با توجه به اینکه در مورد هائیتی چیز زیادی در رسانه های فارسی زبان انتشار پیدا نکرده و یا حداقل من با آن برخورد نداشتم، تصور کردم که این مقاله می تواند مقداری از ابهامات را از میان بردارد و یک تصویر واضح تری از وقایع اخیر بدهد.

پرنیان

درک موقعیت هائیتی

آنهایی که دلواپس هائیتی هستند، طبیعتاً میل دارند بفهمند که تراژدی این کشور چگونه اتفاق افتاد و این برای آنهایی که این امتیاز را داشتند که با مردم این کشور شکنجه شده تماس داشته باشند، این میل نه فقط طبیعی بلکه غیر قابل اجتناب است. با این حال اگر ما توجه خود را فقط به وقایع اخیر، یا فقط به هائیتی معطوف بداریم، اشتباه جدی مرتکب شده ایم.

سؤال تعیین کننده برای ما این است که ما در ارتباط با وقایعی که در این کشور میگذرد چه باید انجام بدهیم. این کار خیلی مهم است هر چند که امکانات و مسئولیت ما محدود است. مهم بودن این عمل در اینجا است که زمان این حادثه وحشتناک از سالها قبل می توانست قابل پیش بینی باشد. هر چند که ما برای جلوگیری از این حادثه از دخالت کردن دریغ کردیم. ما دریغ کردیم. درس عبرت آنقدر آشکار و مهم است که میتوانست موضوع روزانه صفحه اول در یک مطبوعات آزاد باشد.

عبارات قابل پیشگویی

مدت کوتاهی بعد از اینکه کلینتون "دمکراسی را دوباره برقرار کرد"، در مروری که من از آنچیزی که در اینطور جمعبندی کنم که: "اگر عملیات هائیتی به Z هائیتی گذشت، داشتم با تأسف مجبور شدم در مجله یک مصیبت دیگر تبدیل گردد زیاد تعجب بر انگیز نخواهد بود." و در چنین صورتی "برشمردن عبارات معروف که توضیح میدهد که چرا مأموریت حسن نیت ما با عدم موفقیت روبرو گردید کار مشکلی نمیشد." دلایل برای کسانی که میخواستند ببینند، کاملاً آشکار بود. و عبارات معروف دوباره طنین می اندازند، سوگوارانه و قابل پیشگویی.

الان یک بحث دامنه دار و رسمی _ که صحیح هم است _ در جریان است که توضیح میدهد که دمکراسی بیش آن است که هر دو سال یک رأی بدهی. دمکراسی ای که عمل بکند پیش شرطهای مشخصی دارد. یکی از آنها این است که افراد آن جامعه تا حد مشخصی از امکان دسترسی به دانش درباره چیزی که در جهان پیرامون می گذرد برخوردار باشد. جهان واقعی نه جهانی که مطبوعات رسمی بر اساس علایق برعکس به Paul Farmer شخصی، تصویری که مطبوعات در انقیاد قدرت دولتی با حرفهای دقیق پل فارمر مردم عرضه می کنند. کارهای پل فارمر در هائیتی، در نوع خودش، به همان اندازه قابل توجه است که کارهای او در داخل آمریکا. فارمر در ۱۹۹۳ مروری بر تفسیرها و رپرتاژهای مطبوعاتی در مورد هائیتی نوشت. یک تاریخ شرم آور که به دوران یورش وحشتناک و مخرب رئیس جمهور ویلسون در سال ۱۹۱۵ تا زمان ما برمیگردد. حقایق بطور اساسی مستدل هستند، و این حقایق تنفرآمیز و شرم آور است. و این حقایق بعنوان حقایق بی ربط ارزیابی می گردند. دلیل آن هم ساده است: این حقایق متناسب با تصویری که ما از خودمان آرزو داریم داشته باشیم، نیست و به این دلیل به عمق سوراخ حافظه ما فرستاده می شوند. هر چند که این حقایق میتوانند از طریق کسانی که تا حدی به جهان واقعی علاقه دارند، دوباره پیش کشیده شوند.

آرزوهای خوب

اینها به ندرت در "مطبوعات رسمی" یافت میشوند. سبک استاندارد برای آرزوهای خوب این است که آمریکا باید در مورد "دولتهای ناموفق"، مثل هائیتی و عراق، خود را برای "ساختن دوستانه ملت"، برای "پیش برد دمکراسی"، یک هدف عالی، متعهد کند، چنانچه بخواهیم خودمان را در چارچوب مطبوعات بیشتر لیبرال و Franklin D. گرفته تا فرانکلین د. روزولت Wilson با دانش ننگه داریم. علیرغم تلاشهای خالصانه از ویلسون وقتی که کشور در اشغال نیروی دریایی بود، "دمکراسی هائیتیایی هرگز طلوع" نکرد. و "Roosevelt همه آرزوهای خوب ایالات متحده آمریکا، یا همه سربازان نیروی دریایی، نمیتوانند _ به دمکراسی امروز _ یا (H.D.S. Greenway, Boston Globe) "نائل گردند قبل از اینکه هائیتیها خودشان بتوانند آن را انجام بدهند تاریخ دوپست ساله را در سال ۱۹۹۴ با فکر آغاز تلاش R.W.Appell آنطور که مخبر نیویورک تایمز، ر. و. آپل کلینتون برای "برقراری دوباره دمکراسی" بازگو کرد

" مثل فرانسویها در قرن هیجدهم، مثل تفنگداران دریایی آمریکا که هائیتی را از سال ۱۹۱۵ تا ۱۹۳۴ اشغال کرده بودند، نیروهای آمریکایی که الآن تلاش می کنند يك نظم جدید را بزور برقرار کنند، در مقابل يك جامعه خشن و پیچیده بدون يك تاریخ دموکراسی قرار خواهند گرفت."

ظاهراً ایل در مراجعه خود به حمله وحشیانه ناپلئون به هائیتی، که فقط خرابی برای این کشور بجا گذاشت، قدری بدون ترم پیش می‌رود. حمله ای که برای جلوگیری از جنایتی که آزادسازی در ثروتمندترین مستعمره جهان و منبع بخش زیادی از ثروت فرانسه، نامیده می‌شود. اما شاید این عمل شروط داوطلبانه اساسی را خشنود میکند: این عمل از طرف ایالات متحده آمریکا که طبیعتاً از " اولین ملتی در جهان که معتقد به حق آزادی جهانشمول برای کل انسانیت بود، ترسیده و رسوا شده بود، حمایت شد. و به این طریق محدودیت تعریف از آزادی را که انقلاب فرانسه و آمریکا بکار برد، بر ملا کرد"، (جمله داخل گیومه برگرفته از پاتریک بللگارد_ اسمیت است، مترجم)

در يك توصیف دقیق از Patrick Bellegarde- Smith بدین طریق تاریخ نویس هائیتیایی پاتریک بللگارد_ اسمیت ترور در دولت برده داری در همسایگی می نویسد: تروری که حتی با مبارزه موفقیت آمیز آزادیبخش هائیتی که هزینه ی بسیار بالایی داشت، کاهش نیافت. مبارزه آزادیبخشی که ناپلئون را وادار به قبول کردن به کرد و راه را برای توسعه بطرف غرب برای ایالات متحده آمریکا باز کرد. ایالات (۱) Louisiana خرید لوئیزیانا متحده آمریکا هر کاری که از دستش بر می آمد برای خفه کردن هائیتی انجام داد، حتی با حمایت کردن از درخواست فرانسه مبنی بر اینکه هائیتی میبایستی غرامت عظیمی برای جنایت، که آزادسازی خودش بود، بپردازد. بار سنگینی که کشور هرگز قادر نبود از زیر آن خود را رها کند و فرانسه البته با تحقیر ظریف اعلام گردیده بود، مبنی بر بازپرداخت Aristide درخواست هائیتی را، که اخیراً بارها در طی دوران آریستید غرامت از طرف فرانسه بابت خرابیهایی که بیار آورده بود، رد می کند. هائیتی فراموش می کند که چه مسئولیتی يك جامعه متمدن حاضر است بر گردن بگیرد.

واشنگتن بلرزه درآمد

مشخصه های اولیه ای که به این تراژدی اخیر ختم گردید کاملاً آشکار هستند. اگر سال ۱۹۹۰ را برای بررسی خود پایه قرار دهیم (که زمان خیلی کوتاهی است) و واشنگتن از اینکه يك کاندیدای پوپولیست که حمایت مردمی نیز داشت انتخاب گردید، بر خود لرزید. همانطوری که آنها بخاطر چشم اندازهای اولین کشور آزاد این نیمکره در همسایگی خودشان در دو بیست سال پیش لرزیدند. متحدین سنتی واشنگتن در هائیتی طبیعتاً موافق بودند.

بللگارد _ اسمیت در کتاب باارزش خود در باره هائیتی چنین مینویسد:

" وحشت از دموکراسی، نزد گروه های نخبه که قدرت اقتصادی و سیاسی را در انحصار خود دارند، وجود دارد."

تهدید درباره دموکراسی در سال ۱۹۹۱ به خاطر واکنش مثبت موسسات بین المللی مالی (بانک جهانی و بانک توسعه بین قاره ای آمریکا) به برنامه های آریستید هر چه بدتر هشدار دهنده بود. این امر نگرانی های سنتی برای اثر "ویروس" توسعه مستقل پویاتر را برانگیخت. این يك موضوع شناخته شده در مسائل جهان است: استقلال آمریکا يك چنین نگرانی ای در بین رهبران اروپایی برانگیخت. معمولاً خطر در کشوری مثل هائیتی مخصوصاً بزرگ ارزیابی میشود. کشوری که از طرف فرانسه غارت گردید و بعداً با هجوم ایالات متحده آمریکا در عرض يك قرن هر چه بیشتر به فلاکت کشیده شد. اگر مردم تحت چنین شرایط فلاکتباری بلند میشوند و سرنوشت خود را بدست می گیرند، چه کسی میداند که اگر "مرض مسری" در جاهای دیگر پخش گردد، چه پیش خواهد آمد.

دولت بوش "پدر" به دموکراسی مصیبت زده به این شکل واکنش نشان داد که کمکهای اقتصادی را از دولتی که به شکل دموکراتیک انتخاب شده بود به چیزی که "نیروهای دموکراتیک" نامیده می شود، انتقال داد. این " نیروهای دموکراتیک عبارت بودند از: نخبگان ثروتمند و صاحبان صنایع، که همراه با آدمکشان و شکنجه گران نظامی و گروه های شبه نظامی از طرف قدرتمداران فعلی واشنگتن که آنزمان جزء افراد ریگان بودند، برایشان بخاطر پیشرفت در " توسعه دموکراسی " هورا کشیده شد. این تشویق به نوعی جوابی بود به Baby پارلمان هائیتی که قانونی را تصویب کرد که به موکل واشنگتن، آدمکش و شکنجه گر، بابی دوک دولیه این امکان را داد که حقوق هر حزب سیاسی را که او بخواهد، بدون دلیل و مدرک، به حالت Doc Duvalier تعلیق در آورد. این قانون با ۹۹ در صد آراء به تصویب رسید. این قانون يك قدم مثبت بطرف دموکراسی در مقایسه با قانونی که در سال ۱۹۱۸ با ۹۹ درصد به تصویب رسیده بود و به شرکت های آمریکائی حق میداد

که کشور را به يك مزرعه آمريكائي تبديل کنند، فلمداد گردید. پنج در صد از مردم بعد از اینکه پارلمان هائیتی در زیر لوله تفنگهاي سربازان دریائي ویلسون منحل گردید، وقتی که آنها از تصویب این " عمل مترقیانه"، که خیلی برای " توسعه اقتصادي" مهم بود، سرباز زدند، رای دادند

برگشت اجباري

آنهایی که از ترور، که از طرف ديكتاتورهاي مورد حمايت آمريكا اعمال مي شدند، به ايالات متحده آمريكا ميگرختند، بزور برگشت داده مي شدند. این يك نقض آشكار قوانين حقوق بشر بين المللي است. سياست همين که يك حکومت از طريق دمکراسي انتخاب گردید، دگرگون گردید. هر چند جريان پناهندگي تقريباً به صفر کاهش پیدا کرده بود، اغلب به آنها پناهندگي سياسي ميداند. ولي همينکه دولت آريستيد از طريق يك کودتا بعد از هفت ماه سرنگون گردید و خشونت ترور دولتي به قله هاي جديدي رسیده بود، دوباره سياست پناهندگي به وضعيت معمولي خود، " برگشت اجباري پناهندگان"، برگشت. عاملين این ترور ارتش، وارت گارد ملي که نيروهاي اشغالگر ویلسون برای کنترل ساکنان کشور از خود بجا گذاشته بودند، و نيروهاي شبه Emmanuel از طرف امانوئل کنستانت، FRAPH نظامي بودند. يکي از مهمترين نيروهاي شبه نظامي در نيويورک زندگي شادمانی را، Queens از عاملين سازمان سیا که الان در قسمت کوئين، Constant ميگذرانند، بنیان گذاشته شد. دولت کلينتون و جورج بوش " پسر" بارها درخواست دولت هائیتی را مبني بر تحويل این فرد را مسکوت گذاشته اند. خیلی ها تصور مي کنند شايد کنستانت بخواهد که ارتباط بين ايالات متحده آمريكا و خونتاي آدمکش را افشاء کند. کمکهاي کنستانت به ترور دولتي علیرغم هر چيز نسبتاً کم بود، فقط مسئول اصلي کشتار ۵_۲ هزار سياه فقير است

من عنصر اصلي تر _ بوش را بياد مي آورم: " همه چيز در ارتباطات بين المللي عملاً به يك قانون تبديل امور خارجي" Foreign Affairs " از هاروارد در، Graham Allison گردیده است. " همانطور که گراهام اليسون مینویسد

" آنهایی که تروريستها را جا ميدهند، به اندازه خود تروريستها گناهکار هستند،" که رئيس جمهور آن را بيان ميکند، " و بعداً بايد با بمباران وسيع و هجوم با آنها برخورد کرد. "

وقتي که آريستيد در سال ۱۹۹۱ با يك کودتاي نظامي سرنگون گردید، سازمان دولتهاي امريكائي تحريمي را آغاز کرد. بوش " پدر" اعلام کرد که ايالات متحده آمريكا تحريم را با استثنا کردن شرکتهاي امريكائي خواهد شکست. روزنامه نيويورک تايمز مینویسد: بدبنطريق او ميخواست تحريم را به نفع ساکنان دردمند " خوب نشانه" بگيرد.

کلينتون شکست تحريم رابه شکل افراطي تري به تصويب کرد:

تجارت با خونتاي نظامي و حاميان ثروتمند آنها قویاً افزايش يافت. عنصر اصلي تحريم البته نفت بود. در حالي که سازمان سیا رسماً به کنگره گزارش مي داد که خونتاي " احتمالاً به سوخت و انرژی خیلی سريع دست پیدا خواهد کرد" و " کار اطلاعاتي ما اينطور تنظيم شده است که راه هاي طفره رفتن تحريم را کشف و اثر آنرا ميتوانست با، Texaco Oil Company مراقبت کنیم،" کلينتون در غفا تصويب کرد که کمپاني نفت تکزاکو، تانکراهي نفتي بطور غير قانوني نفت حمل کند، در تناقض با امريه رئيس جمهور

این افشاگري قابل ارزش موضوع اصلي نزد خبرگزاراي اسوشيتدپرس، روز قبل از اینکه کلينتون سربازان نيروي دریائي را برای " برقراري دوباره دمکراسي" بفرستد، بود. نادیده گرفتن آن غير ممکن بود. من تصادفاً تلگرام هاي اسوشيتدپرس را در آنروز دنبال ميکردم، و بعد بارها و بارها تکرار گردید، و کاملاً واضح است برای کسانی که ميل دارند بفهمند که چه چيزي در حال وقوع است، از معني بسيار زيادي برخوردار است. این خبر با نظم گيرائي تحت فشار قرار گرفت، هر چند که در نوشتجات مطبوعات صنعتي به چاپ رسيد و از آن در اواخر صفحات مطبوعات صنايع به نحو غيرکافي نامي برده شد.

شروط

موضوع ديگري که تحت فشار قرار گرفت شروط تعيين کننده اي بودند که کلينتون به آريستيد، وقتی که او برگشت، تحميل کرد. شروط کلينتون این بود: که آريستيد خود را با برنامه هاي کانديداي بازنده مورد حمايت ايالات متحده آمريكا در سال ۱۹۹۰، که يك کارمند سابق بانک جهاني بود و ۱۴ درصد آرا را بخود اختصاص داده بود، سازگار کند. این را ما " برقراري دوباره دمکراسي" ميناميم. يك مثال روشن عالي از اینکه چگونه سياست خارجي ايالات متحده آمريكا به " فاز با شکوه" با يك " محبت فرشته مانند"، آنطور که مطبوعات ما توضيح ميدهند، رسیده است.

برنامه های سخت نئولیبرالی که آریستید مجبور به قبول آن شد، در عمل چیزی نبود جز يك ضمانت برای از بین بردن باقیمانده وصله-پینه های اقتصاد خودگردان، و توسعه قوه مقننه پیشرفته ویلسون و اقدام متناظری که ایالات متحده آمریکا بعداً تحمیل کرده است.

وقتی که دمکراسی بدین صورت دوباره برقرار گردید، بانک جهانی تصمیم گرفت که " دولت جدید باید يك استراتژی اقتصادی حول انرژی و جامعه غیر نظامی، خصوصاً هم ملی و هم بخش خصوصی خارجی را در مرکز توجه خود قرار دهد." در این جمله تا حدی صداقت وجود دارد: جامعه غیر نظامی هائیتی اقلیت نخبگان ثروتمند و شرکت های آمریکائی را شامل می گردد، ولی نه اکثریت جامعه، کشاورزان کوچک و ساکنان مناطق فقیر نشین را که این گناه بزرگ را مرتکب شده بودند که خود را برای انتخاب رئیس جمهور خود سازمان دادند. کارکنان بانک جهانی توضیح دادند که برنامه نئولیبرال به نفع "فشر باز و آگاه صنعت و تجارت" و سرمایه گذاران خارجی خواهد بود، اما ما را مطمئن کردند که این برنامه " به مردم فقیر جامعه _ هائیتی _ به آن اندازه که به مردم فقیر جوامع دیگر آسیب رسانده، صدمه نمیزند"، مردمان فقیری که در معرض سازگاری زیر ساختی قرار گرفته شدند. اینهمه برای اینکه مردم فقیر هائیتی تاکنون از حداقل نعمت محافظت از سیاست اقتصادی خوب، که به کالاهای اساسی سوبسید میبندند، محروم بودند. وزیر توسعه کشاورزی آریستید در مورد نقشه هائی که به هائیتی تحمیل شده بود، هیچ هشداري دریافت نکرد. جامعه ای که اکثر آنرا دهقانان کوچک تشکیل میدهد. نقشه هائی که " دروهای گرم ایالات متحده آمریکا" را با برگشت دادن کشور به جاده اصلی که جامعه مدت کوتاهی بعد از انتخابات تاسف آور دمکراتیک ۱۹۹۰ از آن منحرف شده بود، تشکیل میدهد.

بعداً انطور شد که آدم میتواند پیشگوئی کند. گزارشی از طرف سازمان برنامه کمکی ایالات متحده توضیح داد که " سیاست سرمایه گذاری در بازرگانی صادرات " که واشنگتن تحمیل کرد " USAID آمریکا دهقانان محلی را که برنج تولید میکنند به سختی در تنگنا" قرار خواهد داد. کشاورز برنج مجبور خواهد شد که به کشت صادرات رو بیاورد که دوباره به نفع تجارکشاورزی و سرمایه گذاران ایالات متحده آمریکا تمام خواهد شد. علیرغم فقر شدید هائیتی، کشاورزان برنج خیلی کاری هستند، اما نمیتوانند با تجار کشاورزی ایالات متحده آمریکا رقابت کنند. هر چند آنها ۲۰ درصد از سود خود را از سوبسیدهای دولت نمیگیرند، افزایش شدیدی در دوره ریگانیسم که الآن دوباره قدرت گرفته است و بیانات فصیح در مورد معجزه های بازار تولید میکند.

الآن در روزنامه ها میخوانیم که هائیتی نمیتواند شکم خود را سیر کند، باز يك نمونه آشکار از " دولت ناموفق".

گوشت بسیار ارزان

بعضی از صنایع کوچک، از جمله تولید قطعات جوجه، کماکان میتوانند به فعالیت خود ادامه دهند. اما شرکتهای آمریکائی مازاد گوشت قرمز بسیاری داشتند و باین دلیل درخواست کردند که حق وارد کردن گوشت قرمز را با قیمت بسیار ارزان در هائیتی بدست آورند. آمریکائی ها همین کار را میخواستند در مکزیک و کانادا انجام دهند، اما در آنجا گوشت بسیار ارزان غیر قانونی توانست متوقف گردد. اما نه در هائیتی که از طرف حکومت ایالات متحده آمریکا و شرکت هائی که این دولت در خدمتش است مجبور گردید که خود را بزیر اصول موثر بازار بیاندازد.

دستور داد که دقیقاً شبیه همین، Paul Bremer توجه داشته باشید که کنسول پنتاگون در عراق، پل برمر برنامه، با همین نیت، در عراق به مرحله اجرا در بیاورند. این " به دمکراسی نائل شدن " نامیده میشود. در حقیقت رد پای این داستان افشاگرانه و مهم به قرن هفدهم برمیگردد. يك چنین برنامه ای نقش بزرگی را در شکل دادن چیزی که امروزه " جهان سوم" است، بازی کرد. در این دوره حاکمان همه قوانین را نادیده گرفتند، بجز موافقی که قوانین به نفع آنها عمل میکرد، و آنها را قادر کرد ثروتمند و جامعه پیشرفته شوند که مثل ایالات متحده آمریکا به شکل مهیجی به سیستم حمایت از تولیدات داخلی جدید ختم گردید.

خیلی دردناکتر شد. در يك طیف تنگ وحشت و آز درجات مختلف دارد. کمکها II مجازات هائیتی در دوره بوش قطع گردید و موسسات بین المللی را تحت فشار قرار دادند که به همین نحو عمل کنند. با بهانه هائی که ماوراء بحث های منطقی بود. همه اینها در اثر پل فارمر " استفاده هائیتی" و در بعضی از مقالات تفسیری از (Tracy Kidder از روزنامه فایننشیال تایمز) و ترسی کیددر (Jeffrey Sachs خصوصاً از طرف جفری ساکس روزنامه نیویورک تایمز) با جزئیات مرور میشود.

چیزی که اتفاق افتاده است به طور ناشایست شبیه سرنگونی اولین حکومت دموکراتیک هائیتی در سال ۱۹۹۱ است، چنانچه از جزئیات چشم پوشی کنیم. حکومت آریستید باز هم یکبار دیگر از طرف برنامه ریزان در ایالات متحده آمریکا تضعیف گردید. برنامه ریزان آمریکا در دوره کلینتون فهمیدند اگر استقلال اقتصادی از بین برود، میتوان بر تهدید در مورد دموکراسی پیروز شد. همچنین بجات میتوان گفت آنها فهمیدند که امید در باره توسعه اقتصادی تحت چنین شرایطی شدیداً تضعیف میگردد. یکی از بهترین فرضیه های تایید شده در تاریخ اقتصاد.

بیشتر از همپالگی های سابق خود مشغول تضعیف کردن دموکراسی و عدم وابستگی II برنامه ریزان بوش کشور بودند. آنها در صورت امکان از آریستید و سازمانهای منتخب مردم که او را به طرف قدرت فرستادند، قلباً بیشتر متنفر بودند. بیشتر نیروهایی که هائیتی را دوباره فتح کردند وارثان ارتش دست نشانده ایالات متحده آمریکا و شبه نظامیان تروریست آنها بودند.

پیچیده تر

آنهایی که تلاش میکنند توجه را از نقش ایالات متحده آمریکا منحرف کنند، به اینکه وضعیت پیچیده تر است، اعتراض خواهند کرد. و این همیشه درست است و اینکه آریستید هم در چند جنایت مقصر بود. این درست است. اما اگر او یک قدیس هم بود، وضعیت به شکل دیگری نمی خواست تکامل یابد، آنچنان که ما در سال ۱۹۹۴ دیدیم. وقتی که تنها امید واقعی این بود که یک انقلاب دموکراتیک در ایالات متحده آمریکا می خواست که تغییرات در سیاست را در یک جهت متمدن تر ممکن بکند.

چیزی که الان در هائیتی میگذرد وحشتناک است، شاید غیر قابل جبران باشد. همه طرفهای درگیر تقصیرهای کوتاه مدت دارند. اما جهت صحیح حرکت برای ایالات متحده آمریکا و فرانسه کاملاً روشن است: آنها اول از همه باید شروع به پرداخت خسارات عظیمی به هائیتی بکنند (فرانسه در این رابطه بیشتر از ایالات متحده آمریکا ریاکار و منفور است). اما برقراری جوامع عمل کننده دموکراتیک اینطور فرض میگردد که مردم حداقل یک خواسته دارند که بفهمند که چه چیزی دارد در جامعه میگذرد. تفاسیر درباره هائیتی، عراق، و بقیه جوامع "نا موفق" یا کید کردن به غلبه بر "کمبود دموکراسی" را که به درجات مهمی اهمیت انتخابات را کاهش میدهد، صحیح میدانند. اما آنها از این نتیجه صحیح نمی گیرند. درس عبرتی که به درجات فیلسوف پیشتاز اجتماعی امریکائی، در John Dewey بالا شامل کشوری میشود که با کلمات جان دیوئی آنجا "سیاست سایه آئی است که تجارت بزرگ بر روی جامعه میاندازد" است. دیوئی در زمانی کشور خود را با این کلمات توصیف میکرد که این طاعون آنقدرکه الان پخش است، نبود.

برای آنهایی که محتوای دموکراسی و حقوق بشر برایشان مهم است، وظایف اساسی آنها در خانه باندازه کافی عیان است. این وظایف قبلاً انجام گرفته، نه با موفقیت زیاد، همچنین در جاهای دیگر تحت شرایطی بمراتب بدتر از اینجا، همچنین در مناطق فقیرنشین و مناطق بالای هائیتی. ما مجبور نیستیم که داوطلبانه در یک دولت ناموفق که از کمبود عظیم دموکراسی رنج میبرد زندگی کنیم.

۱_ انقلاب هائیتی از سال ۱۷۹۱ با شورش بردگان آغاز گردید و تا سال ۱۸۰۴ ادامه یافت. انقلاب هائیتی به استعمار فرانسه پایان داد و فرانسه مجبور به پذیرش شکست گردید. ایالات متحده آمریکا از این موقعیت استفاده کرد و توانست لوئیزیانا را که فرانسه در سال های ۱۶۶۰ مستعمره خود ساخته بود، در سال ۱۸۰۲ از ناپلئون بخرد. لوئیزیانا یکی از ایالات جنوبی ایالات متحده آمریکا است. توضیح مترجم.